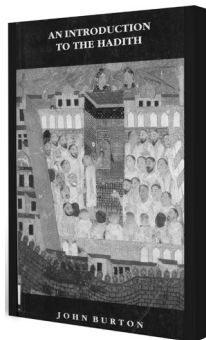




# بازسنجی آراء گلدتسیهر و ساخت در باب اسناد احادیث<sup>۱</sup> نوشته جان برتن<sup>۲</sup> برگردان مصطفی امیری<sup>۳</sup>



10.30484/jii.2026.3360 | mosami381@gmail.com

• استناد: امیری، مصطفی (۱۴۰۵). بازسنجی آراء گلدتسیهر و ساخت در باب اسناد احادیث. مجله مطالعات ایرانی - اسلامی. ۱۶(۱). ص ۷۷-۵۸.

۱. اثر حاضر، ترجمه مقدمه کتاب «درآمدی بر علم حدیث» (An Introduction to the Hadith) اثر جان برتن است که در سال ۱۹۹۴ از سوی انتشارات دانشگاه ادینبرو منتشر شده است. بی شک دیدگاه‌های نویسنده با نقدهایی روبه‌روست و انتشار آن زمینه را برای پاسخ پژوهشگران فراهم می‌سازد.  
2. John Burton  
۳. استادیار بازنشسته دانشگاه آزاد اسلامی

منشأ و اصالت هر سند حدیثی باید به واسطهٔ سلسله‌ای از راویان گواهی شود، که به متن حدیث ضمیمه می‌گردد. سلسلهٔ راویانی که «سنت» یا کاربرد موصوف را ثبت و روایت کرده‌اند، از جدید به قدیم ترتیب می‌یابند. این زنجیرهٔ «راویان» که به واسطهٔ آنها سند از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است، «اسناد» نام دارد که در لغت به معنای «تکیه‌گاه» است.

مراد از «حدیث» پیکرهٔ عظیم روایات جامعۀ اسلامی است که خود از هزاران روایت کوتاه و مستقل تشکیل می‌شود و هریک از این روایات نیز مستقلاً حدیث نام دارد. اصطلاح تخصصی دیگری که تقریباً مترادف با حدیث به کار می‌رود، «سنت» است. هرگاه این اصطلاح دربارهٔ محتوا و یا نظریهٔ حدیث به کار برود، در زبان انگلیسی با حرف اول بزرگ نوشته می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که حدیث به یک سند اشاره دارد، اما اصطلاح «سنت» ناظر بر کاربرد موصوف در آن سند است.

منشأ و اصالت هر سند حدیثی باید به واسطهٔ سلسله‌ای از راویان گواهی شود، که به متن حدیث ضمیمه می‌گردد. سلسلهٔ راویانی که «سنت» یا کاربرد موصوف را ثبت و روایت کرده‌اند، از جدید به قدیم ترتیب می‌یابند. این زنجیرهٔ «راویان» که به واسطهٔ آنها سند از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است، «اسناد» نام دارد، که در لغت به معنای «تکیه‌گاه» است.

سنت در کنار قرآن مجید، مبنای ساختارهای تفکر سیاسی، فقهی، و اعتقادی اسلام را تشکیل می‌دهد.

خوانندهٔ امروزی متون اسلامی - که تاریخ نگارش آنها به میانهٔ قرن دوم هجری/ هشتم میلادی به این سو بازمی‌گردد - خیلی زود با این وضعیت مواجه می‌شود که گویی تمامی سؤالات دینی و فقهی مهم بر اساس قرآن و سنت پاسخ گفته شده است. قرآن - کلام خدا - که در طول بیست و سه سال نبوت پیامبر، به تدریج، نخست در مکه (۶۱۰ - ۶۲۲ م.) و سپس در مدینه (۶۲۲ - ۶۳۲ م.)، به ایشان نازل شد، فعلاً موضوع بحث ما نیست. منبع

دوم، یعنی سنت، آن گونه که در پیکره حدیث مستند شده است، موضوع بحث ما در این بررسی خواهد بود.

ایگناتس گلدتسیهر<sup>۴</sup> در کتاب «مطالعات اسلامی» (۱۸۸۹-۱۸۹۰)، بنیان تحلیل‌های مدرن غربی از مفهوم عام حدیث را پی ریخت، و یوزف شاخت<sup>۵</sup> در کتاب «مبادی فقه اسلامی» (۱۹۵۰) مفصلاً به بررسی ماهیت و «خاستگاه‌های» حدیث پرداخت. گلدتسیهر در پژوهش‌هایش پیوند ادعایی بخش بزرگی از پیکره حدیث با عصر پیامبر اسلام را مورد تردید قرار داد؛ و شاخت که بر مجموعه احادیث خاصی تمرکز داشت، با بررسی روایاتی که در مباحثات و مناظرات فقهی به آنها استناد می‌شد، اعلام کرد که پژوهش‌هایش به طور کلی، تردیدهای گلدتسیهر درباره پیوند تاریخی حدیث و شخص پیامبر، و حتی زمانه او را تأیید می‌کند. در واقع، دستاورد مهم پژوهش شاخت روشن کردن این واقعیت بود که مسلمانان، تا زمانی که این مسئله به یکی از مبانی رویکرد جدلی شافعی (وفات ۸۱۹/۲۰۴) در اواخر قرن دوم هجری تبدیل نشده بود، چنین ادعایی را به طور منسجم و سازمان‌یافته‌ای مطرح نکرده بودند. با وجود این، کشف شاخت فقط بر معناشناسی مطالعات حدیث تأثیر می‌گذارد. این واقعیت که مفهوم «سنت پیامبر» به مثابه عنصری ثابت در دستگاه فکری عالمان تراز اول مسلمان تنها از روزگار شافعی شروع می‌شود، کمکی به پیشرفت بحث درباره ماهیت و خاستگاه «سنت اسلامی» (یا به اختصار، سنت) از نقطه‌ای که گلدتسیهر به آن رسیده بود، نمی‌کند.

خلاصه گلدتسیهر از فهم کلی مسلمانان از اصطلاح «سنت» جای چندانی برای بحث و مناقشه ندارد: پیروان مؤمن پیامبر، با احترام، سخنان بصیرت‌بخش استاد را بازگو می‌کردند و می‌کوشیدند به منظور تهذیب و ارشاد جامعه، هر آنچه را پیامبر، چه به طور عمومی و چه خصوصی، درباره ادای فرایض دینی مقرر، شیوه کلی زندگی، و رفتار اجتماعی - خواه ناظر به گذشته و خواه آینده - گفته بود، جمع‌آوری و حفظ کنند. هنگامی که فتوحات پی‌درپی و سریع، مسلمانان را به سرزمین‌های دوردست کشاند، آنها احادیث پیامبر را به کسانی که با گوش خود احادیث را نشنیده بودند، منتقل کردند، و پس از رحلت پیامبر، سخنان تکمیلی فراوانی به این احادیث افزودند که گمان می‌رفت با آرای پیامبر سازگار است، و از این رو، به نظر ایشان، انتساب آنها به پیامبر ایرادی ندارد و یا اینکه به طور کلی شکی در صحت و عقلانی بودنشان نیست.<sup>۶</sup>

آنچه گلدتسیهر در اینجا توصیف می‌کند «ماده اولیه و اصلی» حدیث را تشکیل می‌داد، و چنانکه خودش خاطرنشان می‌سازد «طی نسل‌های بعدی به طور چشمگیری به آن افزوده شد».<sup>۷</sup>

4. Ignaz Goldziher  
5. Joseph Schacht

۶. گلدتسیهر، ۱۹۷۱.  
۷. همان، ص ۱۸.

شاید اصلی‌ترین دریافت هر پژوهشگر حوزه گسترده حدیث، اختلافات بارزی باشد که بر سر انبوهی از جزئیات در ادبیات حدیثی وجود دارد. گلدتسیهر با تمسک به این آشفتگی در بسیاری از مسائل سیاسی، فقهی، و دینی مورد بحث، و همچنین ادعای افزوده شدن احادیث بی‌شمار طی نسل‌های آتی، کوشید حدیث را پیامد طبیعی اختلاف و شکاف میان گروه‌های بی‌شماری تبیین کند که اهداف سیاسی، کلامی، و فقهی متقابلشان، بهره‌برداری از روایات را به طبیعی‌ترین سلاح در جامعه‌ای تبدیل کرده بود که اعضایش حرمت دینی عمیقی برای بزرگان گذشته پرافتخارش قائل بودند. بحث اسناد از همین روی به میان آمد. اسناد درواقع راهکاری بود که به واسطه آن، صرف انتساب هر سخن سیاسی یا کلامی به یکی از بزرگانی که شاهد نزول قرآن بوده و جزئیات آداب و فرایض اسلامی را از دهان شخص پیامبر شنیده است، می‌توانست برای آن سخن اعتبار و احترام کسب نماید.

بی‌گمان، چنانکه در ادامه خواهیم دید، اسناد از وجوه حدیث به حساب می‌آید که بیشترین سؤالات را برانگیخته است، چراکه در موارد فراوان، صورت واحدی از یک روایت به طیفی از روایان مختلف منسوب شده، و جدی‌تر از آن، در مواردی اطلاعات متضاد و متناقضی عموماً به یک شخصیت تاریخی. و حتی شخص پیامبر. نسبت داده شده است. باوجوداین، انتساب حدیث فی‌نفسه عمل معنادار و بسیار مهمی است که وجه متمیز مفهوم حدیث را تشکیل می‌دهد. از همین روست که انتساب را پاشنه آشیل حدیث نامیده‌اند. انتساب سخنان متضاد و متناقض به چندین تن از شخصیت‌های معاصر پیامبر، و یا انتساب اظهاراتی کاملاً متناقض به یکی از آنها، می‌تواند باور خواننده امروزی را به اصالت حدیث در کلیت آن تضعیف کند، و قابل فهم است که پژوهشگرانی چون گلدتسیهر و شاخت را نیز به تردید صریح درباره پیوند تاریخی حدیث با صحابه پیامبر وادار نماید. تعلیق باور، این گمان را پدید می‌آورد که اطلاعات مندرج در روایات متناقض (و نهایتاً در همه روایات) صرفاً بازتابی از دیدگاه‌های برخی عالمان و یا گروهی از دانشمندان اسلامی است که با انتساب آنها به شخصیت‌های برجسته پیشین، آگاهانه کوشش می‌کردند اصالت و اعتباری ظاهری به این اطلاعات ببخشند، و بدین ترتیب احتمال پذیرش گسترده‌تر آن را افزایش دهند. از این منظر، حدیث سلاحي بود که همه طرفین مجادله، و حتی، به گفته گلدتسیهر، خاندان حاکم به کار می‌گرفتند (که البته فقط مسائل سیاسی را شامل نمی‌شد). شکی نبود که گلدتسیهر برای اثبات ادعایش نمونه‌های فراوانی به دست خواهد آورد: «در میان مسائل به‌شدت بحث‌انگیز و مورد مناقشه اسلام، خواه سیاسی و خواه اعتقادی، هیچ مسئله‌ای نیست که طرفداران دیدگاه‌های مختلف نتوانند روایاتی، با اسناد قاطع، در اثبات ادعای خود بیاورند.»<sup>۸</sup>

افزون بر این، گلدتسیهر مشکلی در پیدا کردن موارد سوءاستفاده از اصل حدیث، هم از جانب قدرت‌های حاکم و هم از جانب رقیبان و مخالفان در میان شیعیان، خوارج، عباسیان، و سایر گروه‌های خواهان نفوذ و رهبری جامعه نداشت. نمونه‌هایی از این دست، و نیز روایاتی که بر شأن و منزلت ویژه برخی روستاها و شهرها و یا ولایات تأکید داشتند (جالب اینکه برخی از آنها تا مدت‌ها بعد از رحلت پیامبر نیز در قلمرو سرزمین‌های اسلامی جای نگرفته بودند)، یا در مدح و یا نکوهش برخی اشخاص، یا گروه‌های مذهبی-سیاسی فعال بعد از رحلت پیامبر نقل می‌شدند (که در زمان حیات ایشان حتی وجود خارجی نداشتند) کم نبود. همگی این دست روایات در تأثیری که شواهد گزینش شده گلدتسیهر از منابع حدیثی قصد ایجاد آن را داشت سهیم بوده‌اند.<sup>۹</sup> بااین‌همه، اینکه بی‌تردید از شکل حدیث سوءاستفاده شده است، واقعیتی را که در ورای این سوءاستفاده‌ها وجود داشته به‌خوبی نمایان نمی‌سازد: این واقعیت که با هدف کسب پذیرش عام‌تر و گسترده‌تر برخی دیدگاه‌ها، به بخش بزرگی از تبلیغات میان‌گروهی جامعه حدیث پوشانده شد. اگر ریا و مردم‌فریبی در حفظ ظاهر، و ضرب سکه قلب، خود گواهی بر وجود سکه اصل باشد، آنگاه می‌توان گفت که شبه حدیث نیز گواهی بر وجود، و تقلیدی از حدیث واقعی است، چراکه در غیر این صورت جعل حدیث چه فایده‌ای می‌توانست داشته باشد.

مسلمانان خود به خطرات احتمالی جعل روایات، و مخاطراتی که به دلیل اتکای شدید به حدیث و انتظار انتقال و گردش تمامی اطلاعات در قالب آن تهدیدشان می‌کرد، آگاهی یافتند؛ اما افسوس، تدابیری که مسلمانان برای مقابله با این مخاطرات اندیشیدند دیر هنگام بود و روند آن به‌کندی پیش رفت، و زمانی هم که به کار بسته شدند (با توجه به اهمیت وافر اسناد در شکل‌گیری این تدابیر) امکان داشت تحت تأثیر قضاوت‌های بیش‌ازحد شخصی قرار بگیرند. البته باید اضافه کنیم که در ادامه به مواردی نیز خواهیم پرداخت که صرف‌نظر از وجود یا فقدان اسناد برای یک حدیث، متن حدیث رد شده است. در این قبیل موارد، امکان داشت که عالمان دینی مطالب ناخوشایند را خطای برخی از راویان در زنجیره انتقال شناخته و آن را کنار بگذارند. افزون بر این، آزمون اسناد نیز در بهترین حالت یک آزمون نابهنگام بود، زیرا قدیمی‌ترین آثار برجای‌مانده روشن می‌سازند که عالمان اسلامی تا نیمه دوم قرن دوم هجری اهمیت چندانی برای اسناد قائل نبودند، و زمانی هم که نخستین بار به آن همت گماشتند، در کسب مهارت‌ها و تخصص‌های لازم در این زمینه آهسته و تدریجی عمل کردند. زمانی که عباسیان، که با ظاهرسازی متملقانه نمایش پُررنگی از حمایت رسمی خود از گسترش علوم دینی و التفات به عالمان به راه انداخته بودند، علناً به حدیث و گسترش

این حوزه روی آوردند، اتکای به حدیث بسیار گسترده و رایج بود و تأنجا که به نظر می‌رسد، به هیچ روی پدیده تازه‌ای به شمار نمی‌آمد.

اگرچه پژوهش‌های گلدتسیهر بابتی به مطالعات امروزی درباره پدیده حدیث گشود، بحث‌هایش درباره دوره اموی به خوبی نشان از تأثیر روحیات زمانه‌اش بر دیدگاه‌های او دارد؛ مثلاً، استفاده نامعمول از زبان احساسی - و بدون تعارف - توهین‌آمیز. برای پی بردن به این امر، کافی است به بسامد کلماتی که تداعی‌گر فریب و توطئه هستند، نظیر «تقلب»، «جعل»، «اختراع»، «تحریف»، و حتی «دروغ» در خلال ژرف‌اندیشانه‌ترین تحلیل‌هایش دقت کنید.<sup>۱۰</sup>

علاوه‌براین، رویکرد گلدتسیهر با لحنی حاکی از برتری و تفنن آمیخته است، که شاید خاص اعتماد به نفس و ایمان غرب به برتری سیاسی و علمی‌اش در آن عصر باشد، یعنی همان عصری که گلدتسیهر در آن پرورش یافت. علاوه بر این، گرایش‌های شخصی لیبرال‌ش او را به پذیرش شتاب‌زده داستان‌هایی واداشت که دشمنان سیاسی اشراف مستکبر دودمان «خلفای» اموی درباره بی‌خدایی و بی‌اعتنایی آنها به دین ساخته بودند.

گلدتسیهر، به حق، مدعی بود که در زمان نخستین فتوحات مسلمین «هیچ نظام از پیش آماده‌ای در مدینه وجود نداشت که مسلمانان از آن بهره بگیرند، زیرا نظم نوین حتی در مدینه هم کاملاً شکل نگرفته بود»<sup>۱۱</sup>، و به درستی توجه پژوهشگران را به «فقدان دانش و شناخت مسلمانان قرن اول هجری از مسائل دینی سرزمین‌های غیرعربی که به دست مسلمانان فتح می‌شدند» جلب کرد.<sup>۱۲</sup> باوجوداین، پژوهشگر امروزی درمی‌یابد که گلدتسیهر در مواردی جانب انصاف را رعایت نکرده است، ازجمله در این ادعا که: «حکومت اموی کار زیادی برای استقرار امور دینی انجام نداد؛ و فرمانروایان اموی و والیان‌شان - که به سختی می‌توان آنها را دارای ذهنیتی اسلامی دانست - از آن دسته حکمرانانی نبودند که برای انطباق حیات دینی و اجتماعی مردم با سنت تلاش کنند»<sup>۱۳</sup> از شمار فراوان احادیثی که حتی در این بررسی مختصر، برخلاف عقیده گلدتسیهر، از علاقه پرشور شماری از نمایندگان خاندان حاکم و مقامات و کارگزاران عالی‌رتبه اموی به جزئیات امور دینی حکایت دارند، کاملاً روشن است که درواقع چنین نگرشی بیانگر رویکرد دین‌دارانی نبود که زندگی خود را وقف ساختن و نظام‌بخشی به علوم اسلامی کردند. علاوه‌براین، گلدتسیهر با ارزیابی‌اش درباره گرایش متضاد طرفداران «رأی و اجتهاد» و «نص‌گرایی در حدیث»، «رأی» را بر پابندی برده‌وار به سنت ترجیح می‌دهد، رگه رمانتیک تفکر خود را برملا می‌سازد. باوجوداین، چنانکه شاخت بعدها نشان داد، طرفداران «رأی و اجتهاد» به اندازه رقیبان‌شان در جمع‌آوری حدیث کوشا بودند، و

حتی شاید با انگیزه‌های جدلی، در برافراشتن پرچم «سنت پیامبر» بر رقیبان‌شان پیشی می‌گرفتند.

گلدتسیهر بر میزان ناآگاهی و بلاتکلیفی حاکم بر مسائل عبادی و فقهی در قرن اول هجری تأکید می‌کند. البته، ممکن است پژوهش‌های ما همان شواهد مورد استفاده گلدتسیهر و یا شواهد مشابه دال بر فقدان اجماع گسترده، یا اختلاف نظر مسلمانان بر سر طیف وسیعی از چنین مسائلی را بیابد؛ از این رو، ما به جای «فقدان علاقه» که گلدتسیهر آن را زمینه‌ساز اصلی نوسان یا بلاتکلیفی و ناکامی ظاهری در دستیابی به یکدستی و اتفاق نظر به شمار می‌آورد، از «فقدان اتفاق نظر» استفاده می‌کنیم.

میزان اختلاف نظر در میان مسلمانان، که گاه حتی در ریزترین جزئیات نیز دیده می‌شود، گواهی بر علاقه شدید آنها به مسائل فقهی و عبادی است که ذهن عالمان بی‌شماری را به خود مشغول کرده بود. چنانکه پیش‌تر هم اشاره کردیم، فقدان کاملاً آشکار اتفاق نظر بر سر طیف وسیعی از مسائل، بارزترین دریافتی است که پژوهشگر امروزی از خواندن حدیث پیدا خواهد کرد. وجود اختلاف نظر در چنین مقیاسی اتفاقاً به معنای جهل و بی‌اعتنایی به مسائل نیست؛ بلکه به معنای وجود استدلال‌های متعددی است که پاسخ‌های متفاوتی به سؤالات فراهم آورده‌اند. بنابراین، عدم قطعیت لزوماً ناشی از کمبود اطلاعات نیست، بلکه امکان دارد نتیجه وفور اطلاعات نیز باشد. از این رو، امکان دارد که ما قرائت متفاوتی از همان «نشانه‌هایی» داشته باشیم که گلدتسیهر برای ادعای خود به آنها متوسل شده است. «زمینه‌سازی‌های نسل‌های گذشته به قدری نبود که بتواند شالوده‌ای برای یک نظام فقهی اسلامی پدید آورد. حتی برای ابتدایی‌ترین مسائل فقهی نیز هیچ هنجار ثابتی در هیچ‌یک از ولایات اسلامی وجود نداشت. نسل «تابعین» گاه حتی در باب احکام قرآنی نیز دچار تردید می‌شد، اگرچه هیچ‌وقت شکی در اعتبار و اصالت این رکن شریعت نداشت. مثلاً عبدالله، پسر

خواننده امروزی متون اسلامی \_ که تاریخ نگارش آنها به میانه قرن دوم هجری/ هشتم میلادی به این سو بازمی‌گردد \_ خیلی زود با این وضعیت مواجه می‌شود که تمامی پرسش‌های دینی و فقهی مهم بر اساس قرآن و سنت پاسخ گفته شده است.

ابوهریره، روزی از پسر عمر پرسید که آیا خوردن ماهیانی که دریا به ساحل انداخته، جایز است. پسر عمر گمان می‌کرد که پاسخ قطعاً منفی است. اما، اندکی بعد قرآنی طلبد و در آیه ۹۶ سوره پنجم قرآن، مطالبی یافت که او را به اشتباه بودن پاسخش به پسر ابوهریره آگاه ساخت.<sup>۱۴</sup>

اما این مسئله چندان هم ساده نیست. با نگاه به منبع گلدتسیهر برای نقل این روایت، می‌توان دریافت که صرفاً خواندن سوره پنجم قرآن برای رسیدن به این پاسخ کافی نبوده، و درواقع، در اینجا، نوعی نبوغ و ابتکار برای حل مسئله تأمین غذای مسلمانانی که در حال احرام از شکار منع شده بودند، به کار رفته است. علاوه بر پسر عمر، از جمله شخصیت‌هایی که، نظرشان در این مورد خاص نقل شده، می‌توان از عبدالله بن عمرو، زید بن ثابت، مروان بن حکم (یکی از شاهزادگان خاندان اموی!) و ابوهریره نام برد که شاید بهتر بود پرسش سؤال خود را مستقیماً از او می‌پرسید. نام این اشخاص به دلیل آنکه آیات قرآن را برای پاسخ به سؤالاتشان جستجو می‌کردند در احادیث نیامده، بلکه به دلیل ابراز نظرات تفسیری درباره‌ی این آیات است که در احادیث ذکر شده است. اتفاقاً، مالک (وفات ۱۷۹ هجری) در اینجا، علاوه بر روایات دیگر، قولی منسوب به پیامبر را نقل می‌کند که الفاظ آن به روشنی بر ماهیت فنی و تخصصی بحث گواهی می‌دهد.<sup>۱۵</sup>

به همین سیاق، گلدتسیهر نتیجه می‌گیرد که چون اخبار و روایات به غایت متناقضی در باب حلال یا حرام بودن گوشت اسب در اسلام نقل شده، بیشترین بلا تکلیفی و عدم قطعیت را باید در مسائل و اوضاعی یافت که قرآن هیچ حکمی برای آن مقرر نکرده است. «در آن زمان، مردم حتی از ابتدایی‌ترین احکام مربوط به خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها آگاهی نداشتند.» با وجود این، مالک، که گلدتسیهر در این فقره به او استناد نمی‌کند، تصریح دارد که بهترین سخنی که درباره‌ی گوشت اسب و استر و الاغ شنیده این است که خوردن آن جایز نیست؛ چون خداوند، می‌فرماید: «وَالْخَيْلُ وَالْبِغَالُ وَالْحَمِيرُ لَنْزَكَبُوها وَزِينَةً».<sup>۱۶</sup> خداوند همچنین می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لَنْزَكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ».<sup>۱۷</sup>

مالک در اینجا با توضیح لغات و عبارات برگرفته از متن قرآن، آشکارا دست به تفسیر آیات قرآنی می‌زند. دقت کنید که او بدون توسل به احادیث و روایات، و با استفاده از سکوت قرآن درباره‌ی گوشت اسب، استنتاج خود را بیان می‌کند. در این فقره، گلدتسیهر به سنن ابوداود ارجاع می‌دهد [که خوردن گوشت اسب را جایز می‌شمارد]، و با توجه به آنچه شاهد بودیم، این پرسش پیش می‌آید که آیا احادیث ابوداود نیز، که عین الفاظ همان آیات قرآنی را با همان ترتیب موجود در قرآن آورده است، ماهیت تفسیری ندارند.

۱۴. گلدتسیهر، ص ۷۷، ۷۸.  
 ۱۵. مالک، ۱۴۴۸، ص ۳۲۹.  
 ۱۶. نحل/۸؛ و اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما نعل و زینت باشد، و حرفی درباره‌ی خوردنشان نمی‌زند.  
 ۱۷. غافر/۷۹؛ و خداست آن که برای شما آدمیان، چهارپایان را آفرید تا بر بعضی سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید، و تنها خوردن گوشت برخی از آنها را جایز می‌شمارد. مالک، ص ۳۲۶.

به طور خلاصه باید گفت که این احادیث ماهیتی تفسیری دارند، و باید دقت داشته باشیم که در این احادیث دو رأی و نظر مخالف به دو گروه مختلف از اصحاب پیامبر نسبت داده شده‌اند.<sup>۱۸</sup>

علاوه بر این، با توجه به اینکه تفسیر متون قرآنی علت تعارض در احادیث یادشده است، شاید محتاطانه تر این باشد که فرض کنیم مباحث مالک و ابوداود نماینده دو مرحله متفاوت و مجزا در سیر تکوین و تحول یک سنت صرفاً ادبی هستند. ابوداود در سال ۲۷۵ هجری، یعنی تقریباً یک قرن پس از مالک، وفات یافت، و شکی نیست که زندگی هر دو شخصیت اسلامی وقف علوم اسلامی بود.

گلدتسیهر با ترسیم این موقعیت در دوره حکمرانی امویان، می‌پنداشت که: اهداف مؤمنان «از واقعیت دور بود. در زمانی که حکام، مؤمنان را به حاشیه می‌راندند، آنها نیز شبیه به خاخام‌های یهودی تحت فرمانروایی رومی‌ها، خود را به پژوهش در باب مسائل فقهی سرگرم ساختند، که هیچ اعتباری برای اوضاع واقعی زندگی‌شان نداشت؛ بلکه، برای آنها بیشتر حکم قانون جامعه مطلوب را ایفا می‌کرد. عناصر خداترین جامعه، این مردان را مقتدای خود می‌دانستند، و حتی برخی اشخاص سهل‌انگار نیز گاه صرفاً از روی ملاحظات شخصی برای راهنمایی به این عالمان مراجعه می‌کردند. این مردان، سنت پیامبر را که قرار بود فقه و حقوق دولت اسلامی بر مبنای آن استوار شود، بی‌هیچ اعتنایی به واقعیت، بنیان نهادند و صحابه و تابعینی که در میان آنها زندگی می‌کردند، مواد مقدسی را که محتوا و مبنای تلاش آنها را تشکیل می‌داد، در اختیارشان می‌گذاشتند.»<sup>۱۹</sup>

دقیقاً همین‌طور است. این مطالعات ارتباط چندانی با زندگی واقعی نداشت. گلدتسیهر بارها و بارها به موضوع تعارض اخبار که ویژگی بارز حدیث است، بازمی‌گردد: «تنها با فرض اینکه در صدر اسلام ابتدایی‌ترین مسائل موضوع تصمیمات هنجاری نبودند، می‌توان این بلاتکلیفی و تردیدها را در ارتباط با اکثر مسائل زندگی روزمره توضیح داد. بدون این فرض، دشوار می‌توان فهمید که چگونه امکان داشت که در قرن دوم هجری، احکام متفاوتی درباره مسائل عبادی و فقهی در مذاهب مختلف اسلامی، و حتی درون یک مذهب، صادر شود، و عالمانی که در پی سازگار کردن این احکام بودند نیز چاره‌ای جز موجه دانستن همه آنها، به یک اندازه، نداشته باشند...»<sup>۲۰</sup>

و اینکه: «حتی در همان ابتدای شکل‌گیری و تکوین سنت در اسلام، صحبت از یکپارچگی آن ممکن نبود، زیرا احادیث متناقض درباره یک مسئله واحد، که در تأیید آراء متعارض مکاتب مختلف مورد استناد قرار می‌گرفت، دارای اعتبار یکسانی تلقی می‌شد.»<sup>۲۱</sup>

۱۸. ابوداود، ص ۱۴۲.

۱۹. گلدتسیهر، ص ۴۲.

۲۰. همان، ص ۷۸.

۲۱. همان، ص ۸۵.

از نگاه گلدتسیهر، هرگاه نیازی به مستندسازی آراء متفاوت عالمان اسلامی احساس می‌شد، احادیثی «اختراع» می‌گردید. او همچنین معتقد بود که احادیث «اختراع» می‌شدند تا عرف و روئے محلی موجود را موجه سازند: «از آنجاکه هیچ روئے ثابتی درخصوص اکثر مسائل فقهی وجود نداشت، ناگزیر برای پاسخ به یک سؤال واحد، احادیث متناقضی بر طبق آراء کلامیون مذاهب مختلف اختراع، و یا احادیث مختلفی از مواد اولیه حدیث گزینش و نقل می‌گردید. سپس از این احادیث برای تأیید آراء افراد و یا عرف رایج در یک محفل معین سود جسته می‌شد، چراکه حدیث غالباً فقط برای توجیه عرف و عادات موجود کاربرد داشت.»<sup>۲۲</sup>

پیش‌ازاین، توجه شما را به عباراتی که گلدتسیهر برای توصیف احادیث به کار می‌برد، جلب کردم. از عبارات گلدتسیهر ناگزیر چنین برمی‌آید که او «اختراعات» فوق را نتیجه تأسف‌بار خودفریبی مؤمنان نمی‌داند، بلکه اختراع حدیث را یک «جعل» آگاهانه می‌داند: «قلب عامدانه‌ای که با انگیزه خودخواهانه کسب پذیرش گسترده آرایبی صورت می‌گرفت که فقط در یک محفل یا جناح علمی کوچک در باب مسائل عبادی، فقهی، یا سیاسی بر سر آن توافق بود، و به‌طور رذیلانه‌ای به جامعه اسلامی بی‌خبر فروخته می‌شد.»

از این نوشته گلدتسیهر برمی‌آید که او ظاهراً هیچ نوع حدیثی را از تحریف مبرا نمی‌داند. شاید هسته‌ای از احادیث از نسل معاصر پیامبر به نسل‌های بعدی انتقال یافته بود. روایات از مرکز اسلامی مدینه به ولایات دوردستی که کم‌کم بر اثر فتوحات مسلمین به قلمرو اسلام اضافه می‌شد، انتقال می‌یافت. این هسته «ماده اصلی و اولیه حدیث را که در طول نسل‌های بعدی به‌طور چشم‌گیری افزایش یافت، تشکیل می‌داد.» احتمالاً بخش‌هایی از این هسته برای انتقال به نسل‌های بعدی گزینش شده باشد، اما «در نبود شواهد معتبر، تلاش برای ابراز حتی محتاطانه‌ترین نظر درباره اینکه

سنت در کنار قرآن مجید، مبنای  
ساختارهای تفکر سیاسی، فقهی، و  
اعتقادی اسلام را تشکیل می‌دهد.

کدام بخش‌های حدیث از قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین ماده حدیث هستند، و یا حتی کدام بخش‌های حدیث به نسل‌هایی بازمی‌گردند که بلافاصله پس از وفات پیامبر زندگی می‌کردند، کار بسیار شتاب‌زده‌ای خواهد بود. آشنایی دقیق با پیکره موجود حدیث که به‌دقت در منابع حدیثی جمع‌آوری شده‌اند، بیشتر انسان را به احتیاطی شکاکانه وامی‌دارد تا اعتمادی خوش‌بینانه. بعید است که حتی به‌اندازه راینهارت دوزی نیز درباره بخش بزرگی از حدیث اطمینان پیدا کنیم؛ اما احتمالاً بخش اعظمی از حدیث را نتیجه تکامل دینی، تاریخی، و اجتماعی اسلام در طول قرون اول و دوم هجری تلقی خواهیم کرد. حدیث، سندی از دوره طفولیت اسلام نیست، بلکه بیشتر آینه گرایش‌هایی است که در مراحل بلوغ اسلام در جامعه اسلامی ظاهر شد. حدیث، شواهد ارزشمندی از تکامل اسلام در طول سال‌هایی ارائه می‌دهد که آرام‌آرام در قالب کلیتی سازمان‌یافته از دل نیروهای مخالف قدرتمند شکل می‌گرفت. این امر درک صحیح و مطالعه حدیث را برای فهم اسلام، که برجسته‌ترین مراحل تکامل آن با روند پیاپی خلق حدیث همراه بوده است، بسیار حائز اهمیت می‌کند.<sup>۲۳</sup>

این همان کشف درخشانی است که شاخ بی‌نهایت می‌ستود، و باید به او حق داد که چرا عمیقاً تأسف می‌خورد که برخی پژوهشگران متأخر، در عین پذیرش اصولی روش گلدتسیهر، به دلیل تمایل طبیعی‌شان به دستیابی به نتایج مثبت، در عمل، کمترین بهره را از آن گرفتند. این بصیرت عالمانه گلدتسیهر سزاوار بیشترین ستایش است. بی‌گمان، کشف گلدتسیهر به توضیح بسیاری از تناقضات و آشفتگی‌های غیرقابل‌فهمی که تا آن زمان در مواجهه با حدیث وجود داشت کمک کرد. باوجوداین، هنوز به‌راحتی نمی‌توان با این فرض گلدتسیهر کاملاً کنار آمد که مردان مؤمن و متقی، که از قداست منابع حدیثی اطلاع داشتند، به‌منظور پیشبرد آراء و نظراتشان، سیاست فریب و تقلب گسترده‌ای را پیش بگیرند، و درعین حال انگشت اتهام به‌سوی کسانی دراز کنند که رویکرد سهل‌انگارانه‌تری در پیش گرفته بودند! بسیاری از این عالمان اسلامی مردان بسیار متدین و بی‌تردید پاک‌دامنی بودند که وظیفه خود را ضبط و ثبت دقیق و تحریف‌نشده اراده و حیانی خداوند، و ترسیم مسیری می‌دانستند که تنها راه حقیقی رستگاری ابدی خود (و جامعه‌شان) می‌پنداشتند. جدیت و بزرگی مأموریتی که بر عهده گرفته بودند، بسیاری از آنها را به مرز وسواس کشانده بود، و مناظراتی را که ادبیات حدیثی از آنها آکنده است و گاه با لحنی تند همراه می‌شد، شدت و حدت می‌بخشد، و آنها را وادار می‌ساخت که با شور و حرارت بر سر مسائل جزئی که شاید برای خواننده امروزی پیش‌پاافتاده به نظر برسد، با یکدیگر درگیر شوند. از نظر عالمان مسلمان، هر جزئیاتی، هرچند کوچک، ممکن بود به معنای واقعی کلمه تفاوت میان

مرگ یا حیات ابدی را رقم بزند. برای پرداختن مناسب به حدیث، باید هم‌سنگِ خودِ حدیثِ حدیث به خرج داده می‌شد.

حال، اگرچه از نظر گلدتسیهر «بخش‌های فقهی حدیث، اهمیت کمتری برای تاریخ فرهنگی دارند تا احادیثی که نشان می‌دهند عناصر مذهبی جهان اسلام چگونه به درک شرایط و مناسبات سیاسی نائل شدند»<sup>۲۴</sup>

نویسنده دومین پژوهش درخشانِ دورهٔ معاصر، تصمیم گرفت که انحصاراً بر احادیث و روایاتی که در مباحثات و مناظرات فقهی به آنها استناد می‌شد، تمرکز نماید. شاخه اذعان می‌کند که: «شرع مقدس اسلام بیشتر مجموعه فراگیری از فرائض دینی است تا یک نظام فقهی به معنای اخص؛ شرع اسلام احکام مربوط به آیین‌ها و مناسک عبادی، و همچنین قواعد سیاسی و (در معنای دقیق کلمه) فقهی را به یک اندازه در برمی‌گیرد»<sup>۲۵</sup>

شاخه، به‌رغم اذعان به این مسئله، تلاش کرد که تا حد امکان بر حوزهٔ فقهی اسلام (در معنای اخص آن) تمرکز کند. استدلال شاخه این بود که بررسی حوزهٔ فقهی به دلایل عملی حائز اهمیت، و از لحاظ تاریخی نیز موجه است، زیرا به باور او، موضوع فقه در صدر اسلام: «اصولاً از قرآن و یا سایر منابع صرفاً اسلامی ریشه نمی‌گرفت؛ فقه تا حدود زیادی از حوزهٔ دین بیرون بود، تطابق چندانی با مجموعهٔ وظایف دینی نداشت، و بخشی از ویژگی متمایز خود را نیز حفظ کرد. باوجوداین، هیچ تمایز روشنی نمی‌توان میان این دو متصور شد.»

همچنین، هر زمان شاخه از اصطلاح «شرع محمدی» استفاده می‌کند، به خواننده گوشزد می‌نماید که منظور او از این اصطلاح همهٔ موضوعاتی است که در چهارچوب شرع مقدس اسلام جای می‌گیرد.<sup>۲۶</sup>

در اینجا یک مشکل اساسی پیش می‌آید: اینکه منظور اروپایی‌ها از «شرع اسلام» چیست؟ بی‌گمان منظور شاخه از کاربرد اصطلاح شرع مقدس اسلام، همان «فقه» اسلامی بود، و اگرچه شاخه نشان می‌دهد که از گسترهٔ نظام فقهی اسلام که موضوعات متنوعی را در برمی‌گیرد کاملاً آگاه است، وقتی تصمیم می‌گیرد پژوهش‌های خود را به جنبهٔ «صرفاً حقوقی» آن محدود سازد، و محتوای مذهبی و عبادی‌اش را کنار بگذارد، خود را در معرض این خطر قرار می‌دهد که «فقه» را به‌طور نامناسبی همچون یک دانش صرفاً عقلانی ساخته و پرداخته انسان نگاه کند.

همان‌گونه که شاخه در عبارات کوتاهی که در بالا از او نقل کردیم تعریفی از فقه ارائه داد، گلدتسیهر نیز ماهیت فقه را به‌طور خلاصه چنین تعریف کرده بود: «فقه اسلامی، همانند فقه رومیان، معرفت به امور الهی و بشری [است] و، در عام‌ترین

معنایش، تمامی جوانب زندگی دینی، سیاسی، و مدنی را در برمی گیرد. فقه اسلامی، افزون بر قوانین حاکم بر مناسک مذهبی و عبادات، از حیث انجام و امتناع، قانون خانواده، قانون ارث، مالکیت، و عقود؛ و به طور خلاصه، تمامی مسائل حقوقی که در زندگی اجتماعی پیش می آید (معاملات) را دربرمی گیرد؛ فقه اسلامی همچنین شامل قانون جزا و آیین دادرسی و نهایتاً حقوق اساسی و قوانین ناظر بر اداره دولت و جنگ نیز هست. تمامی وجوه زندگی عمومی و خصوصی و کسب و کار باید به وسیله قوانینی تنظیم شوند که دین آنها را به رسمیت می شناسد؛ علم این قوانین همان فقه نام دارد.<sup>۲۷</sup>

این تعبیر که «باید به وسیله قوانینی تنظیم شوند که دین آنها را به رسمیت می شناسد» به دقت ماهیت اهدافی که فقه را پدید آوردند، آشکار می سازد. فقه قانون نیست، بلکه تفسیری است که هدف آن تبدیل شدن به قانون است.

فقه در لغت به معنای «دانستن و فهمیدن» است. با توجه به استعمال این لغت در قرآن، موضوع «فهمیدن» معمولاً «سخن» و به ویژه سخن پیامبر است. از این رو، فقه به معنای «فهمیدن پیامی است که نماینده خدا از طرف خدا انتقال می دهد.»

این اصطلاح، در مرجع کلاسیک آن، یعنی آیه ۱۲۲ سوره توبه، بر تلاش صبورانه ای دلالت دارد که برای دستیابی به فهم جامع از وظایف عیدیه ای صورت می گیرد که خداوند با نزول وحی - که در کتابش قرآن ضبط و ثبت شده - بر مسلمانان فرض کرده است. از جمله مهم ترین وظایف اعراب معاصری که برای پیوستن به محمد [ص] در مدینه به این شهر مهاجرت کردند، شرکت در جهاد بود؛ و مؤمنان را نسزد که همگی به سوی جهاد بیرون روند؛ از هر جمیعتی، گروهی کوچ نکنند تا در دین آگاهی یابند، و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند.<sup>۲۸</sup>

اگر، چنانکه گلدتسیهر نیز یادآور شده، باید میان دو اصطلاح اسلامی «علم» و «فقه» تمایز قائل شویم، و اگر اصطلاح اول را - علاوه بر شناخت قرآن و تفسیر آن - به معنای شناخت دقیق تصمیمات حقوقی پیامبر و اصحابش بدانیم که برای مسلمانان به ارث گذاشتند (یعنی دقیقاً همان ماده اصلی حدیث)، آنگاه اصطلاح دوم، ناظر بر تلاشی خواهد بود که برای دستیابی به یک بیان نظام مند جامع از دلالت های محتوایی منابع، یعنی قرآن و سنت، برای تنظیم کنش فردی و اجتماعی صورت می گیرد. موضوع «علم» داده های الهی است؛ ولی «فقه» سهمی است که انسان ها در آن ایفا می کنند. به طور متعارف، نظرات متخصصان - در حوزه علم، علما و در حوزه فقه، فقها - درباره قصد و نیت الهی نهفته در گزاره های وحیانی در قرآن، و یا الگوهای عینی مستخرج از آن در روایات مربوط به قول و فعل پیامبر و یا نزدیک ترین اصحاب او، در پرتو دقت و

۲۷. دانشنامه اسلام، ویراست اول، مدخل فقه.  
۲۸. سوره توبه / آیه ۱۲۲.

حتی اگر قرآن به ایجازی در حد ابهام درباره مسئله‌ای سخن گفته باشد، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که قرآن بوده است که با اشاره به یک مسئله در وهله اول، باب بحث را گشود و چالشی را مطرح ساخت که هیچ عالم یا عزت نفسی نمی‌توانست از پذیرش آن سر باز زند.

التزام متخصص به دو منبع قرآن و حدیث سنجیده می‌شود. رأی عالم اسلامی فقط تا همان اندازه‌ای که از تمامی اطلاعات قرآنی و حدیثی استفاده کرده باشد، موجه و قابل قبول است. به‌طور مطلوب، رأی باید با انطباق کامل با منابع متنی صادر شود. بنابراین، رویکرد مطلوب باید به معنای اخص کلمه تفسیری باشد.

تفسیر فردی و شخصی از آیات قرآن، بر اساس معیارهای زبان‌شناختی و یا منطقی، معتبر نیست. تفاوت رأی در اسلام با نظر شخصی در زبان لاتین از همین جا ریشه می‌گیرد. فقط پیامبر و اصحابی که امکان مشاهده بی‌واسطه کردار و گفتار روزانه پیامبر را داشتند، به درک کاملی از آیات الهی دست یافته بودند. صلاحیت انحصاری معاصران پیامبر برای اظهار نظر درباره مسائل دینی و فقهی صرفاً به دلیل درک کامل آنها از زبان عربی قرآن نبود، بلکه بیشتر به دلیل آگاهی آنها از شأن و شرایط دقیق نزول وحی، و حضور فیزیکی در جمع اصحاب پیامبر در زمانی بود که ایشان برای اولین بار احکام الهی را به اجرا می‌گذاشت. بدین ترتیب، علمی که آنها برای نسل‌های بعدی به ارث گذاشتند مطمئن‌ترین و درست‌ترین تفسیر از متون مقدس است.

اگرچه شاخ و باور نداشت که موضوع «فقه» در اسلام اساساً برگرفته از قرآن و یا منابع صرفاً اسلامی باشد، و کوشش می‌کرد نقش قرآن را به صدر اسلام محدود سازد، اهمیت عنصر قرآنی را در فقه اسلامی مفروض می‌پنداشت. درواقع، کار شاخ بر نظریه فقهی، و تا جایی که به حدیث مربوط می‌شود، نقش حدیث در این نظریه، متمرکز است. دل‌مشغولی اصلی او، بیشتر از هر چیز، مسئله انتساب حدیث است، و به همین دلیل رویکرد او با تحلیل دقیق متن حدیث و در عین حال بررسی وسواس‌گونه اسناد همراه است.

یکی از نتایج اصلی پژوهش شاخ این است که شافعی نخستین «فقیهی» است که به‌طور منسجم و پیوسته سنت را «الگوی رفتاری پیامبر» تعریف می‌کند. این تعریف

با کاربرد سنت نزد متقدمان او تفاوت دارد، چراکه از نظر آنها سنت لزوماً با پیامبر اسلام مترادف نبود. در واقع، سنت در ابتدا حتی با صحابه پیامبر و تابعین نیز مترادف نبود. پژوهش شاخت نشان داده است که اسناد از ابدعاتی است که در خلال تکوین و تحول مباحثات بسیار طولانی و چندجانبه میان نمایندگان علمی مکاتب اسلامی عراق و حجاز پدید آمد. از اسناد برای اعتباربخشی به آموزه‌های متعارضی استفاده شد که در مکاتب کوفه، بصره، مکه، و مدینه رواج داشتند، بدین ترتیب که آموزه‌ها ابتدا به نسل قبل، سپس نسل ماقبل آنها، و همین‌طور تا به آخر، تا وقتی که به دلایل فنی نظریه فقهی نهایتاً به پیامبر اسلام، منتسب می‌شدند. آموزه‌هایی که به این ترتیب به یکی از نمایندگان نسل‌های پیشین و پیش‌تر منتسب می‌شد، بیانگر همان کاربرد (سنت) اصلی و اولیه - و البته ابدتالی - بود که در مناطق مختلف بسط پیدا کرده بود.

شاخت با استفاده از منابع اصلی و اولیه، سیر تکامل اسناد، و نیز افزایش و کاهش الفاظ، بسیاری از احادیث را نشان داد که بی‌تردید قانع‌کننده‌ترین جنبه تحلیل‌هایش را تشکیل می‌دهد؛ و در ادامه بارها درستی آن را خواهیم دید.

از طرف دیگر، یکی از جوانب کار شاخت که به زحمت قانع‌کننده می‌نماید فرضیه او درباره «منشأ» نهایی آموزه‌های اساسی‌ای است که در احادیث مورد بررسی او مستند شده بودند.

یکی از اهداف شاخت تدوین روشی بود که با کاربری آن بتواند از روایات «فقهی» برای دنبال کردن سیر گام‌به‌گام تکامل و تحول نظریه فقهی، به‌ویژه در دوران آغازین آن، استفاده کند. شاخت، بر پایه تحلیل بسیار دقیق اسناد - و به‌ویژه اسانیدی که در نقاط معینی به یکدیگر می‌رسیدند، جایی که غالباً بیش از یک نسخه در دست بود، که کم هم نیستند - تصور می‌کرد که می‌تواند تاریخ دقیق بسیاری از احادیث را پیدا کند. با توجه به اینکه روش ابداعی شاخت درباره احادیث «فقهی» نهایتاً او را به حدود سال ۱۰۰ هجری بازگرداند، او نتیجه گرفت که نقطه شروع تفکر فقهی اسلامی همان زمان، یعنی دوره امویان است.

بر همین اساس، از نظر شاخت، تفکر «فقهی» اسلامی از «عرف و عمل اداری» یا عرف عام دوره متأخر حکومت اموی ریشه می‌گیرد، که این تفکر برخی از عناصر آن را تأیید، برخی را اصلاح و برخی دیگر را رد کرد.

باوجوداین، شاخت در اینجا دو نظر کلی دیگر نیز ابراز می‌کند. نخست آنکه تفاوت‌های قابل تشخیصی در آموزه‌های «مکاتب فقهی اولیه» وجود دارد. شاخت علت وجود این تفاوت‌ها را عدم یکپارچگی روئے فقهی در نقاط مختلف امپراتوری اموی بیان می‌کند، چراکه در بخش اعظمی از دوره حکومت امویان، دستگاه قضا در دست والیان

بود، و از این حیث که آنها قضات را منصوب می‌کردند، قاضیان صرفاً کارگزاران همان والیان به حساب می‌آمدند. مقامات مختلف در مراکز مختلف، تصمیمات مختلفی درباره مسائل مشابه می‌گرفتند.

دوم آنکه: «اگرچه سلسله اموی و بخش بزرگی از طبقه حاکم عرب، مسلمان بودند، و اگرچه برخی احکام شرعی اولیه که در قرآن آمده بود اجرا می‌شد، نمی‌توان رویه فقهی سال‌های اولیه حکومت امویان را شرع محمدی خواند. شرع محمدی تنها زمانی به وجود آمد که فقه محمدی بر ماده خامی که رویه فقهی فراهم آورده بود به کار بسته شد. نشان خواهیم داد که هنجارهای فقهی مبتنی بر قرآن، که قدری از ابتدایی‌ترین احکام فراتر می‌روند، تقریباً همگی در مراحل بعدی به شرع محمدی وارد شدند.»<sup>۲۹</sup>

چنانکه قبلاً هم گفتیم، شاخت تصمیم گرفت مواد پژوهش خود را از (اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم) حوزه «فقهی» انتخاب کند. این تصمیم موجب شد که توجه او به مسائل تجاری، مالی، و بودجه‌ای معطوف گردد که عمدتاً با موضوعاتی چون مالکیت، عقود، بیع، وام، درآمد، و معاملات و نظایر آن سروکار دارد. بی‌گمان، در این مسائل که جنبه عملی بسیار قوی دارند، انتظار می‌رود که نقشی نیز برای عرف و عمل محلی و همچنین دخالت‌های حکومت مرکزی در نظر گرفته شود، که با صدور احکام اداری و نظارتی بر «عرف و عمل» و به تبع آن بر مباحثات علمای اسلامی درباره سیاست‌های رسمی تأثیر می‌گذاشت.

باوجوداین، مسئله اسناد (و به تبع آن تاریخ‌گذاری روایات) همچنان باقی است. شاخت در بازگرداندن مبادی فقه محمدی به اواخر دوران حکومت امویان - که قرار بود بعدها شرع محمدی را از عرف و عمل متأخر اموی پدید آورد - احتمال اینکه عرف و عمل فوق عناصری از گذشته را در خود داشته باشد، مردود ندانست. این امر نشان می‌دهد که او تاریخ اسناد را با تاریخ احادیث یکسان نمی‌دانست. پیش‌تر اشاره کردیم که خود اسناد در این دوره یک روش نوآورانه به حساب می‌آمد.

علاوه براین، ارجاعات شاخت به «عرف و عمل اداری» امویان و یا «عرف عام»، همواره ادعاهایی کلی و بدون پشتوانه هستند. حتی یک مورد نیز نمی‌توان یافت که شواهدی دال بر صحت این ادعاها ارائه شده باشد. تمامی ارجاعات او، به درستی، با عباراتی چون «شاید»، «امکان دارد»، «احتمالاً»، و «ظاهراً» مقید شده‌اند. او خود اذعان دارد که در برخی موارد، ادعای شافعی و رقبایش درباره اینکه برخی احکام صرفاً ریشه در تصمیم حاکمان محلی و یا کارگزاران آنها داشته، آشکارا از مجادلات میان گروهی تأثیر گرفته است.<sup>۳۰</sup>

۲۹. شاخت، ص ۱۹۱.  
۳۰. همان.

آنچه باید در تمامی این موارد به یاد داشت این است که قصد و نیت نهفته در تمامی این ادعاها همواره منفی است - به این معنی که تصمیمات مورد بحث صرفاً تصمیماتی فردی بوده و نباید بخشی از بافتار سنت دانسته شود.

این تصمیمات بر رأی مبتنی بوده، و به همین دلیل باید آنها را مردود دانست، و یا لاقلاً آنها را تأیید نکرد. این تصمیمات و احکام مبتنی بر آنها، به دلیل اینکه بشری هستند، هیچ جایی در تبیین نظام‌مند شرع مُنزل الهی ندارند. در اسلام، چنانکه گلدتسیهر اشاره کرده است، تنها قوانینی که دین آنها را به رسمیت می‌شناسد باید بر تمامی جوانب زندگی عمومی، کاری، و یا خصوصی مسلمانان حاکم باشند.

از میان مسائل بی‌شماری که در حوزه مباحثات اسلامی قرار می‌گرفت، بی‌تردید مسائل عملی اهمیت بیشتری برای حاکمان جامعه داشت، مسائلی نظیر دیه اشخاص؛ میزان مالیات و تعیین کالاها و اموالی که مالیات به آنها تعلق می‌گرفت؛ قوانین تقسیم و توزیع غنایم جنگی؛ سامان‌دهی و تنظیم تجارت داخلی و خارجی، نظارت بر بازارها، کنترل اوزان، مقادیر، و قیمت‌ها، شرایط صحت بیع، وام‌ها، و اعتبارات؛ و نیز قوانین ازدواج، طلاق، نسب، ارث، و نظایر آن. اما از آنجا که این جامعه، جامعه‌ای اسلامی بود و حاکمان آن نیز مسلمان بودند، باید بر چه مبنایی تصمیم می‌گرفتند، و حتی اگر نظارت مداوم جامعه مؤمنان و هوشیاری بی‌وقفه رهبران (اغلب خودخوانده) دینی و علمی را در نظر بگیریم، آزادی عمل آنها در این تصمیم‌گیری‌ها به چه میزان بود؟ حکومت‌ها حکمرانی می‌کنند؛ اما حکومت‌های اسلامی بر چه اساسی حکمرانی می‌کردند؟ این واقعیت که، طبق روایات، خلفای نخستین اسلام نظرانی درباره مسائل مختلف ابراز می‌کردند، به این فرض که تصمیمات آنها احتمالاً «احکام حکومتی» و یا «عرف و عمل اداری» تلقی می‌شده تا حدودی اعتبار می‌بخشد. خلفا یا از صحابه پیامبر بودند، و یا از تابعینی که معاصران پیامبر را ملاقات کرده و می‌شناختند، یعنی هم‌عصران پیامبر

گلدتسیهر بر آن است که فقه اسلامی، همانند فقه رومیان، معرفت به امور الهی و بشری [است] و، در عام‌ترین معنایش، تمامی جوانب زندگی دینی، سیاسی، و مدنی را در بر می‌گیرد. فقه اسلامی، افزون بر قوانین حاکم بر مناسک مذهبی و عبادات، از حیث انجام و امتناع، قانون خانواده، قانون ارث، مالکیت، و عقود؛ و به طور خلاصه، تمامی مسائل حقوقی که در زندگی اجتماعی پیش می‌آید (معاملات) را در بر می‌گیرد.

که در زمان نزول وحی زنده بودند و تحول جامعه را به چشم خود مشاهده کردند. این امر در عین حال مسئله بحث‌انگیز اسناد را مطرح می‌سازد، که شاخت قبلاً با شهامت به آن پرداخته بود. باوجوداین، پیش‌تر نیز یادآور شدیم که ارجاعات او به «عرف و عمل اداری امویان»، و یا حتی «عرف عام دوره اموی» صرفاً فرض و گمان هستند، و بر مبنای انتساب این یا آن تصمیم خاص به این یا آن تاریخ و یا شخصیت خاص در گذشته مطرح شده‌اند. اما، از آنجا که سنت به معنای «سابقه و پیشینه» است، عالمان حوزه سنت همواره چشم به گذشته دارند، و نگاهشان لزوماً و ماهیتاً گذشته‌نگر است. شاخت شخصاً نشان داده است که انتساب روایات فراوان ثبت‌شده در پیکره حدیثی به افراد معین، در اغلب موارد، بی‌پایه و اساس است.

اما چرا باید انتساب روایات به شخصیت‌های دوره اموی را بپذیریم؟ اشاره او به «عرف و عمل اداری امویان» و یا «عرف عام دوره اموی» محصول موانع اسنادی بود، یعنی ممکن نبودن بازگرداندن تاریخ احادیث به پیش از آغاز قرن دوم هجری. چنانکه گفتیم، این مسئله به مطالعه اسناد که به احادیث ضمیمه می‌شد مرتبط بود، و به هیچ‌وجه به محتوای متن احادیث ربطی نداشت. بنابراین، باید دستاوردهای درخشانی را به نام گلدتسیهر که نخستین بار با جسارت مسئله «اصالت» حدیث را مطرح ساخت، و شاخت که بی‌باکانه به مسئله اسناد حدیث پرداخت ثبت کنیم. باوجوداین، مسئله «منشأ» حدیث همچنان باقی است، چراکه شاخت مسئله خاستگاه غایی «عرف و عمل اداری امویان» و یا «عرف عام دوره اموی» را بی‌پاسخ گذاشته است - شاید به این دلیل که او نیز از هشدار سنجیده‌ای که خودش (همچون گلدتسیهر پیش از او) داده بود، غفلت کرد. «عرفی» که علمای اسلامی از آن سخن می‌گویند صرفاً عرف و عمل واقعی در جامعه نیست، بلکه یک عنصر نظری و آرمانی نیز در خود دارد.<sup>۳۱</sup> شاخت، آگاهانه مطالعاتش را به حوزه «فقهی» (در معنای اخص آن) محدود ساخته بود، و چه بسا با انتخاب مواد پژوهش از بخش نسبتاً کوچکی از میراث موجود فقهی - یعنی همان بخشی که از نظر غربیان مفهوم «حقوق» را تشکیل می‌دهد. ناخواسته خود را از امکان درک درست ادبیات «حقوقی» اسلامی، یا به عبارت صحیح‌تر، فقه به مثابه رسوبات مکتوب آنچه پیش‌تر «تمرین مدرسه‌ای» نامیدیم، محروم ساخت؛ رسوبات مکتوبی که محصول مباحثات و مجادلاتی بود که مواد خام آن را تفسیر یک سند، یعنی قرآن، فراهم می‌آورد.

علاوه براین، شاخت نیز، مانند گلدتسیهر، اصولاً بر تعارض‌ها در حوزه سنت تمرکز داشت. داده اصلی او، همانند سلف بزرگش، اختلاف نظر علما بود. بحث شاخت درباره محتوای احادیث مورد بررسی‌اش، و به‌ویژه اسناد آنها، در نهایت به این فرضیه ختم

۳۱. شاخت، ص ۶۸.

شد که: «عرف و عمل» امویان مواد خام و اولیه مطالعات فقه‌های مسلمان را فراهم آورده است. کاربست فقه محمدی به این مواد خام که عرف و عمل امویان فراهم آورده بود، «شرع» محمدی را به وجود آورد. گرایش ساخت به کم‌رنگ کردن نقش قرآن در این فرایند، احتمالاً نتیجه تمرکز شدید او بر مجموعه مسائلی بود که در قرآن فقط اشاراتی جمالی به آنها شده است.

اما کدام مسئله است که قرآن به اجمال به آن نپرداخته باشد؟ این سؤال دقیقاً به ماهیت سنت باز می‌گردد. درست است که مباحثی که ساخت دنبال می‌کرد عمدتاً در حوزه سنت بسط یافته بودند، اما نه فقط این مسائل، بلکه هر مسئله‌ای که در فقه مطرح است عمدتاً و اصولاً در حوزه سنت بسط یافته بود. یادمان نرود که در اینجا از مفهوم «بسط» صحبت می‌کنیم. حتی اگر قرآن به ایجازی در حد ابهام درباره مسئله‌ای سخن گفته باشد، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که قرآن بوده است که با اشاره به یک مسئله در وهله اول، باب بحث را گشود و چالشی را مطرح ساخت که هیچ عالم با عزت نفسی نمی‌توانست از پذیرش آن سر باز زند.

قبلاً درباره اشاره ساخت به «عرف و عمل» صحبت کردیم. با وجود این، زمانی که بحث مفصل بر سر موضوعی برگرفته از قانون ازدواج، با ارجاعات متعدد به قرآن، از جمله استنادهای مکرر به «قرائت‌های مختلف» آیه‌ای مرتبط از قرآن - در حدیث همراه می‌شود، اصرار ساخت بر «عرف و عمل» او را وادار می‌سازد که وجود نهادهای باستانی عرب را برای چنین اختلاف نظری فرض بگیرد. این در حالی است که اشاره به آیه قرآنی مرتبط در حدیث در واقع صرفاً نسخه‌های متفاوت یک حدیث هستند که طبق روایات نظر مشترک تعدادی از از شخصیت‌های اصلی نسل صحابه پیامبر بوده است، و به این ترتیب، بدون هیچ تردیدی منشأ اختلاف نظر را قرآن معرفی می‌کند. از نظر ساخت، پیوند زدن «عرف و عمل» به یکی از منابع، به وجود آن «عرف و عمل» واقعیت می‌بخشد؛ و از آنجا که منبع اختلاف نظر قرآن است، آن «عرف و عمل» احتمالاً به دوره قبل از اسلام باز می‌گردد، و قرآن فقط آن را «تأیید» کرده است.<sup>۳۲</sup> به نظر می‌رسد که ساخت در این مورد لازم نمی‌بیند که این نوع احادیث، و به ویژه اسناد آنها را، با همان دقت احادیث دیگر بررسی کند، یعنی دقتی که در بررسی احادیثی به خرج داده بود که به مثابه سلاح در مباحثات پیرامون معنای دقیق سنت به کار گرفته می‌شدند، و از رهگذر آن نتایج پرباری هم به دست آورده بود.

ارزشمندترین سهم ساخت در دانش ما از حدیث، بر نظریه «فقهی»، یا فقه اسلامی، تمرکز دارد. تا جایی که به نقش سنت در تکامل این نظریه مربوط می‌شود، بعید است که در آینده‌ای قابل پیش‌بینی هیچ پژوهشی به پای پژوهش‌های ساخت

۳۲. ساخت، ص ۲۶۶ به بعد.

برسد، به‌ویژه در ارتباط با مسئلهٔ اسناد، که تسلط استادانه‌ای بر آن نشان داده است. اگر گمان می‌بریم که ضعفی در پژوهش شاخت یافته‌ایم، از آن روست که تمرکز شدید او بر فقط یک نوع سند، یعنی سنت، با رویه‌هایی که عالمان اسلامی در فرایند واقعی ایجاد فقه به کار می‌بستند، تضادی آشکار دارد. عالمان اسلامی شکی برای خواننده باقی نمی‌گذارند که ناگزیر بودند هم‌زمان با دو نوع سند سروکار داشته باشند، چراکه خود را (غالباً در وضعیت دشوار قابل توجیهی) ملزم می‌دیدند که همواره دو منبع را در نظر بگیرند: یعنی قرآن و سنت.

شاخت نقش قرآن در تکامل «شرع» اسلامی را به اختصار، و البته فقط از منظر تکامل نظریهٔ فقهی بررسی کرده است. او بینش عمیق خود را دربارهٔ مسائل مربوط به استناد به قرآن در مباحثات فقهی به کار بست، و بدین ترتیب در بررسی‌های خود محتوای وحی، و تأثیر احتمالی آن بر تفکر عالمان مسلمان را در نظر نگرفت. شاخت سیر تکامل فقه را همچون روندی در درون یک سنت ادبی می‌بیند که باید در چهارچوب «قانون‌سازی» فهمیده شود، چهارچوبی که مبدأ آن را عرف و عمل تاریخی واقعی می‌داند.

اسلام مستندترین فرهنگ دورهٔ قرون وسطی بود؛ از این رو شواهد و ادلهٔ معتبر حکایت از این دارد که می‌توان این سنت ادبی درازدامن را در چهارچوبی با اهداف کاملاً تفسیر قرار داد. جستجو برای یافتن «خاستگاه» سنت باید احادیث موافق - و به همان اندازه مخالف - را دربرگیرد، و به دنبال شناسایی عامل مشترکی باشد که تکیه‌گاهی برای هردوی آنهاست.

## منابع

- مالک بن انس (۱۹۲۹/۱۳۴۸). الموطأ. ج ۱. قاهره. بی‌جا.
- سلیمان بن اشعث، ابوداود سجستانی، بی‌تا. سنن. ۲ ج. (در یک مجلد). قاهره. بی‌جا.
- Goldziher (1971). *Muhammedanische Studien*. English trans. *Muslim Studies*. C. R. Barber and S. M. Stern, George Allen and Unwin, vol. 2, p. 18.
- J. Schacht (1950). *Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Oxford. Preface, p. v.
- *Encyclopaedia of Islam* (1913). 1st edn, Leiden, s. v. Fikh.